

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

محمد جعفری
۰۵ فبروری ۲۰۲۰



ظهور دیکتاتوری دینی، بدترین نوع دیکتاتوری به دست خمینی

۱

به مناسبت فرا رسیدن چهل و یکمین سال دیکتاتوری دینی گذرا و فشرده چگونگی صعود خمینی در آسمان ایران و استقرار دیکتاتوری ولایت فقیه به دست وی را در زیر ملاحظه خواهید کرد. اما قبل از آن این نکته کوشزد اهل خرد می‌شود:

کسانی که وقتی به سر چشمه و به کسی که اول پایه گذار خشت کج است و به چنین دولت ستم گری مشروعیت بخشیده و آنرا مستقر گردانده است می‌رسند، در همان جا متوقف می‌شوند، شریک جرم او نیستند؟ آیا آنها که گناه این همه جنایات و بی‌عدالتی را به نام دین تنها به گردن جانشینان ناخلف او می‌اندازند و از خود نمی‌پرسند که معلّم اوّل همه اینها و پایه گذار این خشت کج چه کسی بوده است، شریک جرم او نیستند؟

سنت بد، کز شه اول بزاد این شه دیگر، قدم در وی نهاد

هر که او بنهاد نا خوش سنتی سوی او نفرین رود هر ساعتی

سنگ بنای دیکتاتوری سیاه مذهبی، استبداد خونریز به نام خدا و دین، غارت اموال مردم، پایمال کردن حقوق و آزادی خدادادی مردم، زجر و شکنجه و داغ و درفش همه و همه در دوران زعامت آقای خمینی و یاران انگشت شمار روحانی حلقه اسرار او ریخته شده است. روش و منش آقای خامنه‌ای در مقام ادامه دهنده راه و روش، همان روش و منش آقای خمینی است. هیچ جرم و جنایتی نیست که در دوران خامنه‌ای اتفاق افتاده باشد و ریشه در دوران خمینی نداشته باشد. با این تفاوت که آقای خامنه‌ای نه مجتهد مورد قبول مردم است و نه معلومات فقهی و اصولی خمینی را دارد و نه آن جاذبیت و کاریزمای رهبری آقای خمینی را و نه این که انقلابی را تا پیروزی رهبری کرده است. جز این که از طریق راه اندازی دستگاه پروپاگاندای عظیم و سانسور همه جانبه وخفه کردن دیگران و با توسل به توطئه‌ها، توانسته است خود را بر ملت تحمیل کند. صادقانه بگویم من بسیار متعجبم، از کسانی که چه دیندار و چه غیر دینی، گاه بیهوده کوشش می‌کنند آقای خمینی را تافته‌ای جدا بافته از آقای خامنه‌ای قلمداد کنند و او را تا حدی معذور دارند. اگر به ریشه‌تصوری که آقای خمینی از دین و مذهب در سر داشته است توجه کنیم و همزمان سیاهه اعمال او را در یک دهه

زامداری‌اش بی‌هیچ سانسوری احصاء کرده و در ذهن خود مجسم کنیم، ما و مردم دقیقه‌ای تردید نخواهیم کرد که خمینی حقیقتاً با وسیله کردن دین پایه گذار و توجیه کننده خونریزی و خشونت و جنایت در عصر کنونی است. و اما اصل مطلب.

سید روح‌الله مصطفوی که بعدها به روح‌الله موسوی خمینی مشهور شد، اول مهرماه [میزان] ۱۲۸۱ خورشیدی در خمین به دنیا آمد. سید مصطفی، پدر سید روح‌الله روحانی و مجتهد ساکن خمین بود و پدر بزرگش سید احمد هندی بوده‌است. (۱) جالب و یا طنز تاریخ اینجاست که وقتی مقاله‌ای در روزنامه اطلاعات با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» در شماره شنبه ۱۷ دی [جدی] ۱۳۵۶ با نام مستعار احمد رشیدی مطلق (۲) منتشر شد. که در آن صریحاً به روحانیت و آقای خمینی اهانت شده بود و آقای خمینی را شخصی ماجراجو، مخالف پیشرفت علم، سرسپرده به استعمار انگلیس و با سابقه مجهول «هندی» قلمداد کرده بود. این مقاله موجی از خشم و انزجار علیه شاه را در سراسر کشور برانگیخت و موجب سرعت بخشیدن به پیروزی انقلاب و فروپاشی سلطنت در ایران شد. اما بعد از پیروزی انقلاب و مشخص شدن این که آقای خمینی هندی الاصل بوده است، صدای احدی در نیامد و این بخوبی آشکار است که هر عمل و یا سخنی در زمان مناسب خود اثر گذار است و در غیر آن نتیجه عکس دارد.

وی دوران ابتدائی حوزه را در شهر خمین گذرانده و سپس برای ادامه تحصیل به قم مهاجرت کرده و از جمله در درس مرحوم عبدالکریم حائری بنیانگذار حوزه علمیه قم شرکت کرده است. اما بعد از درگذشت مرحوم حائری در بهمن [دلو] ۱۳۱۵ش، حوزه قم و مرجعیت را سید صدرالدین صدر، سید محمد حجت و سید محمد تقی خوانساری که به آیات ثلاث مشهور شدند، در دست گرفتند. و لذا قم تا حدودی مدیریت و تمرکز خود را از دست داد و چون مرجعیت عامه یعنی سید ابوالحسن اصفهانی در نجف ساکن بود، نزدیک بود که مرجعیت از قم به نجف دوباره منتقل شود. شاه و حکومت وقت هم در این جهت کوشش می‌کردند.

آیت الله بروجردی که در آذر [قوس] ۱۳۲۳ش برای معالجه فتق خود از بروجرد به تهران رفت، صدر و خمینی و بعضی زعمای دیگر از ایشان دعوت کردند که بعد از بهبود کسالتشان به قم بیایند و به مدیریت و مرجعیت قم سرو سامانی بدهد. و سر انجام ایشان را راضی کرده و ایشان هم این دعوت را می‌پذیرد. هنگامی که سید ابوالحسن اصفهانی در ۱۳۲۵ درگذشت، مرحوم بروجردی عهده‌دار مرجعیت شیعیان گشت و به مدت ۱۵ سال تا فروردین [حمل] ۱۳۴۰ که رحلت کرد، مرجعیت تام و تمام در ایشان متمرکز بود. با این که آقای خمینی هم در دعوت از بروجردی برای آمدن به قم مؤثر بوده است. اما این نگرانی را هم داشته «که سه تا اقا چهارتا بشود و باورشان هم نمی‌آمد که بروجردی بتواند کاری از پیش برد ولی بعد که آقای بروجردی به قم آمده بود روزی ایشان می‌گوید: «آقای بروجردی بیست سال دیر به قم آمد. درس ایشان جوری است که طلبه‌ها غیر مستقیم بدون این که بفهمند می‌بینند مجتهد شده اند» (۳)

آقای خمینی در دوران مرحوم بروجردی تا غائله فدائیان اسلام یکی از نزدیکان بروجردی و به نوعی وزیر خارجه‌اش به حساب می‌آمد. حتی یکی یا دو بار از طرف بروجردی با شاه ملاقات کرده است. یک باری که در مورد بهائیان به دربار پیش شاه رفته خودش برای حائری نقل کرده و گفته «بله من به اعلیحضرت گفتم که شاه فقید، پدر تاجدار فقید شما این گروه ضاله را داد به طویله بستند... الآن هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند. شاه آهی کشید و گفت: آقای خمینی شما الآن را با آنوقت مقایسه نکنید. آن وقت همه وزراء و همه رجال مملکت از پدرم حرف شنوی داشتند... الآن حتی وزیر دربار هم از من حرف شنوی ندارد» (۴)

در دوران بروجردی فدائیان به رهبری نواب صفوی (سید مجتبی میر لوحی) در قم با طرح حکومت اسلامی و اجرای دستورات شرع دست به ایجاد آشوب و بلوا زدند و به بروجردی هم گهگاهی اهانت می‌کردند. آن‌ها در صدد بودند که

بروجردی را وادار به نظریات خود کنند و بروجردی در نهایت آن‌ها را سر جایشان نشاند و از قم هم آن‌ها را بیرون راند. آن‌ها وقتی از بروجردی طرفی نبستند در سال ۱۳۲۵ به کاشانی پیوستند.

فدائیان در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴ با ادعای ایجاد حکومت اسلامی و اجرای قوانین شرع به ترور روی آوردند و تعدادی از جمله کسروی و منشی‌اش حدادپور، هژیر، رزم آرا، را ترور کردند و ترور سید حسین فاطمی حسین و علا نخست‌وزیر وقت نا فرجام ماند. اما در دی‌ماه [جدی] ۱۳۳۴ نواب صفوی و چند نفر از همزمانش به دلیل اقدام به ترور نافرجام حسین علا دستگیر و اعدام شد. آن‌ها مانیفست و یاکتابی به نام راهنمای حقایق داشتند که به نوعی چیزی شبیه به کتاب حکومت اسلامی آقای خمینی است.

روش مرحوم بروجردی دخالت نکردن در امور سیاسی بود اما در امور «مذهبی دستور می‌داد به حکومت و باید حکومت و یا هیأت حاکمه هم دستور او را انجام بدهد.» (۵)

در جریان اعدام نواب و یارانش، مسلم است که آقای خمینی موافق مثنی سیاسی فدائیان بوده است. و حتی کوشش‌های فراوانی به کار برد تا از اعدام آن‌ها جلوگیری شود اما موفق نمی‌شود و برای خلاصی آنها شخصاً به بهبهانی، صدرالاشرف و حاج آقا رضا رفیع نامه می‌نویسد که آن هم مؤثر نمی‌افتد. علی دوانی در کتاب شرح حال آیت‌الله بروجردی نقل کرده که در جریان اعدام نواب و یارانش، امام با ابراز تأسف فرمودند: «چه کنم کسانی را در بیت آیت‌الله بروجردی گذاشته‌اند که نمی‌توانم کاری کنم، البته می‌روم و اقدام می‌کنم.» در حقیقت مثنی سیاسی نواب صفوی با آقای خمینی یکی بوده است، با این تفاوت که آقای خمینی زمان و امکانات را خود را می‌سنجید و بر اساس آن عمل می‌کرد ولی نواب فاقد چنین بصیرتی بود. می‌شود گفت که مثنی و روش نواب و خمینی یکسان است با این تفاوت که خمینی همان نواب صفوی با همراه داشتن مرجعیت است.

بعضی از روحانیون که بروجردی را به موضع‌گیری حاد تشویق می‌کردند، می‌گویند: حالا می‌گوئید شاه را بیرون کنیم و چه کسی را به جایش بگذاریم؟ و به شخص معممی اشاره می‌کند و می‌گوید: این همان دکتر اقبال است با ریش و عمامه (۶) در جریان دستگیری فدائیان حتی عده‌ای از آنها می‌خواستند که در منزل بروجردی بروند و بست بنشینند که بروجردی آن‌ها راه نداد و در اعتراض به بروجردی که چرا این افرادی که خواهان حکومت اسلامی هستند نپذیرفتید؟ ایشان در جواب می‌گویند: «این آقایان می‌خواهند شاه را بردارند ولی امثال شما را به جای او بگذارند. فقیه و مدرس دیگری می‌پرسد، مگر چه اشکالی دارد؟ آیت‌الله بروجردی در جواب می‌گویند: اشکال بزرگ این امر در اینجا است که شاه با اسلحه توپ و تفنگ به جان مردم می‌افتد، با این اسلحه می‌شود مقابله کرد ولی اگر شما به جای او نشستید، اسلحه شما ایمان و عقاید مردم است که به جان مردم می‌اندازید. با این اسلحه نمی‌توان به راحتی مقابله کرد و لذا دین و ایمان مردم به بازی گرفته می‌شود.» (۷)

حاج اسمعیل معزی پیشکار مرحوم بروجردی نقل کرده است، که در دوران فدائیان اسلام، آنها به دفعات به آقای بروجردی مراجعه کرده و از حکومت شکایت کردند در همین زمان نوبتی آیت‌الله کاشانی هم به قم آمد و مهمان آقایان صدر و سید محمد تقی خوانساری بود و برای مقابله با شاه و مصدق تلاش می‌کرد. اما مرحوم بروجردی مقابله با شاه و مصدق را نپذیرفت تا این‌که در همان روزها آقای خمینی به منزل مرحوم بروجردی آمد و اظهار داشت که ما بایستی این مردم را بیرون کنیم. بروجردی از خمینی پرسید آیا شما می‌خواهی شاه بشوی؟ خمینی اظهار داشت خیر! اما این مردمیکه صلاحیت ندارد و باید برود. مرحوم بروجردی در جواب گفت: «به خدا قسم اگر شما به دوران برسید نه مردم صاحب زن و خانواده‌شان هستند و نه صاحب مال و آبرویشان، بروید دنبال کارتان.» (۸)

خمینی با فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی دوستی و رابطه نزدیکی داشته و زمانی که منتظری برای معالجه چشم خود به تهران می‌رود خمینی به او می‌گوید که پیش کاشانی بروید که او توصیه می‌کند و از اخلاق ایشان هم استفاده کنید. (۹)

رابطه خمینی با بروجردی تا کودتای ۳۲ کجدار و مریز تا حدودی ادامه داشت اما بعد از کودتا بقائی و کاشانی عده‌ای را برای ضدیت با دولت زاهدی فرستاده بودند قم که در منزل بروجردی بست بنشینند و بروجردی به شهربانی دستور می‌دهد که بیايند و آنها را از منزلش بیرون کنند. خمینی و شیخ مرتضی حائری اعتراض می‌کنند که این برای شما و حوزه بد است آقای بروجردی هم اوقاتش تلخ می‌شود و سخت به آنها برخورد می‌کند و رابطه آقای خمینی با بروجردی قطع می‌شود و خمینی و مرتضی حائری طرد و اصلاً مبعوض آقای بروجردی شدند. (۱۰) از این زمان به بعد خمینی از بروجردی دور می‌شود و مورد خشم وی قرار می‌گیرد و تقریباً تا فوت مرحوم بروجردی خانه نشین می‌شود.

آقای خمینی با فدائیان اسلام آیت الله کاشانی، آیت الله بهبهانی و سیدضیاءالدین طباطبائی رابطه داشت و در بسیاری از امور هم فکر و هم نظر بوده به ویژه در مورد کودتای ۲۸ مرداد [اسد] و با سران داخلی کودتای ۲۸ مرداد [اسد] رابطه و همکاری داشته و به لحاظ سیاسی در خط کاشانی، بهبهانی، بقائی و سید ضیاء عاملان آماده کردن جبهه داخلی برای انجام کودتای ۲۸ مرداد [اسد]، بوده است.

روز پیش از رفتن شاه، سلیمان خان بهبودی کاغذ استعفاى اعلیحضرت را به سید ضیاء نشان می‌دهد (۱۱) و آقایان رشیدیان‌ها، عده‌ای از دارو دسته کاشانی و میر اشرافی در منزل سید ضیاء جلسه می‌کنند. (۱۲) و این دارو دسته کاشانی، آیت الله بهبهانی، بقائی و سیدضیاءالدین طباطبائی که از همفکران خمینی بودند، زمینه داخلی کودتا را آماده می‌کنند. و وقتی هم خمینی قدرت را قبضه کرد نزدیکترین افرادش همان مؤتلفه که از بقایای فدائیان اسلام نظیر مهدی عراقی، خلخالی و دارو دسته کاشانی و بقائی است، بود و به همین علت است که آقای خمینی تا توانست علیه ملیون، و آزادی خواهان و طرفداران دکتر مصدق عمل کرد و بدون استثناء تقریباً همه آنها را آواره، حذف و یا کشت.

خمینی بعد از فوت بروجردی در فروردین [حمل] ۱۳۴۰ مرحله تازه‌ای از فعالیت و حرکت خود را شروع کرد که منجر به نهضت ۱۵ خرداد [جوزا] سال ۴۲ گردید. این نهضت باعث شد که از آقای خمینی یک مرجع ناشناخته و منزوی در حوزه، یک مرجع مسلم و به عنوان یکی از مراجع بزرگ تقلید مطرح گردد.

آقای احمد مولائی که قبلاً مباشر سید ضیاءالدین طباطبائی بود می‌گفت آقا (منظور سید ضیاء) فرمودند که علم باید به دست خمینی باشد. (۱۳) کاشانی هم گفته بود «تنها کسی که بعد از من امید می‌رود به درد ملت ایران بخورد آقای خمینی است» (۱۴) در این مرحله وی به حدی منزوی بوده که شبی بعد از فوت بروجردی کسی به مجلس فاتحه به منزل ایشان نمی‌رود «در صورتی که جمعیت زیادی به مجلس فاتحه آیت الله بروجردی به منزل آیت الله گلپایگانی می‌روند ایشان حتی رساله چاپ شده هم نداشتند. من آقای مولائی با اصرار رساله ایشان را گرفتم و دادیم چاپ کردند منظور این که ایشان اصلاً در این وادی‌ها نبودند» (۱۵)

ایشان چنان منزوی بود که حتی در وادی مرجعیت هم نبود. به اصرار آقای مولائی و منتظری رساله توضیح المسائل ایشان چاپ و منتشر شد. تعبیر بسیار جالبی احمد مولائی دارد که به آقای خمینی گفتم الان موقع ریاست شما است و باید وارد میدان شوید. آقا فرمودند من کسی نیستم که خودم دنبال ریاست بروم. من به ایشان گفتم اگر شتر ریاست در خانه شما خوابید، آیا سوار آن می‌شوید؟ آقا در جواب فرمودند: بلی! من گفتم پس من جواب سوال خودم را گرفتم و آمدم با آقای منتظری و ربانی شیرازی دست به کار شدیم و اعلامیه‌ای برای مرجعیت آقا دادیم و سپس رساله وی را به چاپ رساندیم. (۱۶)

ادامه دارد

یادداشت و نمایه:

۱- شجره نامه خانوادگی او محل اختلاف است. اما به نظر می‌رسد که دقیق ترین آن را برادر بزرگش آیت‌الله سید مرتضی پسندیده در مصاحبه‌ای تصریح کرد که «جد اعلای آنها هندی و از اهالی کشمیر بوده است: "جد اعلای ما "سیددین علیشاه" است که از سادات بوده و در کشمیر سکونت داشته است... البته یکی از دوستان ما که از آنجا آمده بود، می‌گفت: جد بزرگ حضرتعالی در آنجا شهید شده و جزو شخصیت‌های روحانی آنجاست... پدر بزرگ امام، فرزند سیددین علیشاه که جد من و حضرت امام است "سید هندی" می‌باشد که معروف به "سید احمد هندی" بوده است. مرحوم سید احمد هندی بین سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۵۰ هجری قمری از کشمیر به عتبات (کربلا و نجف) می‌آید و در نجف اشرف با بعضی از افراد آشنائی پیدا می‌کند... مرحوم سیداحمد جد ما و حضرت امام خمینی فرزند سید دین علیشاه حدود سال ۱۲۵۴ هجری قمری - ۱۲۱۷ شمسی بر حسب نظر و تقاضای زائرین خمین و بالاخص یوسف خان فراهانی از عتبات عالیات نجف به خمین مسافرت نموده. " (۱- از ماهنامه پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، سال هفتم، شماره ۸۴، ص ۲۶ و شماره ۸۹ ص ۲۸، تحت عنوان تاریخچه خاندان حضرت امام از زبان آیت الله پسندیده)

۲- رشیدی مطلق نام مستعار است و طبق اطلاعات به دست آمده، این مقاله به خواست شاه نوشته شده و هیأتی در انجام آن دخیل بوده که عبارتند از: داریوش همایون، هویدا نخست وزیر، نیکوئی، پاکروان فرهاد نیکوخواه، جمشید آموزگار و... اما در مورد نویسنده اصلی و کسانی که در آن دخیل بوده‌اند هنوز ابهام وجود دارد.

۳- خاطرات آیت الله منتظری انتشارات انقلاب اسلامی فیروزی ۲۰۰۱، ص ۳۹.

۴- خاطرات مهدی حائری یزدی، ص ۵۶.

۵- همان سند، ص ۴۱.

۶- خاطرات آیت الله محمد علی گرامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ص ۱۲۹.

۷- خاطرات سیاسی صادق طباطبائی ج ۱ ص ۲۷.

۸- تقابل دو خط، محمد جعفری ص ۱۳۳.

۹- خاطرات آیت الله منتظری انتشارات انقلاب اسلامی فیروزی ۲۰۰۱، ص ۶۱.

۱۰- خاطرات دکتر مهدی حائری، طرح تاریخ شفاهی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه هاروارد، ص ۹۴ - ۹۳.

۱۱- سید ضیاء مرد اول یا مرد دوم کودتا، شرکت کتاب، چاپ دوم ص ۲۷۸؛ صدرالدین الهی از سید ضیاء در مورد وقایع قبل و بعد از ۲۸ مرداد سؤال می‌کند و تصریح می‌کند:

«تک و تنها مضطرب نشسته بودم که چه خواهد شد؟ آن روز هم یادتان هست که چه وضعی بود؟ از رفتن شاه به شدت نگران بودم. به شما می‌گویم که روز پیش سلیمان خان بهبودی کاغذ استعفای اعلیحضرت را به من نشان داده و گریه کرده بود. من با تعجب از این تصمیم شاه به شدت در وحشت و بلاتکلیفی به سر می‌بردم.

۱۲- همان سند، ص ۲۷۹؛ کسانی برای مشورت یا جلسه کردن خدمتتان نیامدند؟

«آن روز به خصوص نه، اما روز پیش از آن چرا، ولی من اصلاً نه آن‌ها را پذیرفتم نه در جلسه‌هایشان شرکت کردم. مگر جلسه‌ای هم بود؟

بله توی اتاق پذیرائی خیلی‌ها می‌آمدند و می‌نشستند. لابد به اعتبار این که جای امنی است.

کی‌ها بودند؟

آقایان رشیدیان‌ها، عده‌ای از دارو دسته آقای کاشانی... چند تا روزنامه نویس هم بودند مثلاً آقای میر اشرافی را خیلی خوب یادم می‌آید که با ما خوش و بش می‌کرد و می‌رفت در جلسه.

فکر می‌کنید خارجی‌ها مثلاً امریکائی‌ها چقدر در این کار دست داشتند؟

اندازه‌اش را نمی‌دانم ولی بی شک پشت این کار بودند...»

۱۳ - پاریس و تحول انقلاب... محمد جعفری ص ۳۸۲.

۱۴ - نهضت امام خمینی ج ۱ ص ۹۶.

۱۵ - خاطرات آیت‌الله منتظری، چاپ انتشارات انقلاب، ص ۸۷.

۱۶ - پاریس و تحول انقلاب... محمد جعفری ص ۳۸۲-۳۸۳.